

۱-۱-۱۲۱

۱۶۶۵۶

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد	مجله
۱۳۹۱	تاریخ نشر
۳	شماره
	شماره مسلسل
مشهد	محل نشر
فارسی	زبان
محمد علوی مقدم	نویسنده
۲۸	تعداد صفحات
امجاز کلمه در قرآن مجید (۱)	موضوع
	سرفصلها
	کیفیت
	ملاحظات

مجله  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
دانشگاه شهید

شماره سوم پاییز ۱۳۶۱ سال پانزدهم

محمد علوی مقدم

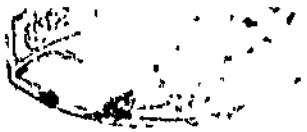
اعجاز کلمه در قرآن مجید

کلمه در بیان معانی، اثر شکفتی دارد و نقش کلمات را در ایجاد معانی مختلف، نمی‌توان انکار کرد اما این نقش در قرآن مجید، جلوه‌ای بارزتر و شکفت‌انگیز دارد و برای اینکه بفهمیم کلمات در بیان معانی گوناگون چه اثری دارند و چگونه نقش کلمات را می‌توان درک کرد و قدرت معنایی هر کلمه چه اندازه است در چند آیه از قرآن مجید نقش کلمه را مورد بحث قرار می‌دهیم:

مثلاً در آیه ۸ سوره بقره، قرآن گفته است: «ومن الناس من يقول آمنا بالله وباليوم الآخر وما هم بمؤمنين» \*  
در این آیه قرآن خواسته صورت مردمان دوچهره و دورورا،

\* یعنی: گروهی از مردم چنانند که می‌گویند: به خدا و روز واپس ایمان آورده‌ایم و حال آنکه، مؤمن نیستند.

☞ قرآن شماره ۱ کتابخانه آستان قدس رضوی در ص ۱۶۱ ذیل آیه ۹، سوره انفال (۸) کلمه «مناقون» را به «دورگان» و یا «دورگان» ترجمه کرده است. ←



به خدا و به روز واپسین را قرآن باهم گفته است و این دو را باهم ، بیان کرده و جامعیت دارد و از جمله چیزهایی است که انسان را به خدایش نزدیک می کند . و به گفته الشیخ خلیل یاسین<sup>۱</sup> ، تکرار باهم در « آمنا بالله و بالیوم الآخر » از آن جهت است که مردمان دوچهره خواسته اند استحکام و استواری ایمان خود را نشان دهند ولذا گفته اند هم به خدا ایمان آورده ایم و هم به روز واپسین . ولی قرآن در آخر آیه نتیجه گیری کرده و با جمله اسمیه منفی « وما هم بمؤمنین » سخن گفته تا که بر استقرار و ثبات نفی دلالت کند ، باتوجه به اینکه باء حرف اضافه اضافی در جمله منفی ، تأکید بیشتری را می فهماند .

آیه دیگر :<sup>۲</sup> « یخادعون الله والذین آمنوا وما یخادعون الا انفسهم وما یשמرون »\*

در این آیه فعل مضارع « یخادعون » بکار رفته است ؛ زیرا که قرآن خواسته است تصویر این گروه و حالت آنان ، در برابر هر شنونده بطور مستمر مجسم باشد ؛ ولذا با فعل مضارع که بر استمرار دلالت می کند ، بیان کرده است تا موضوع را بهتر مجسم سازد .

و نیز دو کلمه « ما والا » که از ادات قصر است ، در این آیه آورده شده تا بطور قطع و جزم بگوید : این گروه دوچهره که خود را باهوش و زیرک و توانا بر فریب می بندارند ، چنان غافلند و ناآگاه که جز خود را نمی فریبند و خیداع آنان به کسی جز خودشان زیانی نمی رساند .

در آخر آیه هم ، کلمه « وما یשמرون » تصویر سردم دور و را بخوبی نشان می دهد و می گوید : این دورویان چنان غافلند که جز خود را نمی فریبند و این راهم درک نمی کنند ، یعنی خدا به این فریبکاری آنان

\* یعنی : این گروه دور و دوچهره ، خدا و آنان را که ایمان آورده اند ، می فریبند ، در حالی که [چنین نیست] خود را می فریبند و نمی فهمند .

تصویر کند . علت اینکه گفته است : « ومن الناس » و به صراحت اسمی از « منافقین » و مردمان دور و نیاورده ، از این جهت است که شاید آنان از کمراهی خود دست بردارند و به راه درست در آیند ؛ زیرا اگر به صراحت گفته می شد : « ومن المنافقین » و کلمه « منافق » آورده می شد ، دیگر امیدی به بازگشت آنان نبود . علاوه بر این ، عبارت « ومن الناس » نشان می دهد که گروه کمی از مردم ، چنین می گویند .

کلمه « یقول » هم به ما می فهماند که ایمان آنان باطنی نبوده و فقط زبانی بوده است و ایمان در جان و روان آنان رسوخ نکرده است .

کلمه « آمنا » هم به صیغه ماضی ، از این جهت است که آدم دور و می خواهد بگوید : ایمان ، از زمانهای گذشته در نهاد من بوده و از روزگار پیشین من در سلک ایمان آورندگان ، داخل شده ام و خود این نکته از خدعه و نیرنگ آدمهای دوچهره ، حکایت می کند .

در عبارت « آمنا بالله و بالیوم الآخر » هم نکته ای است ؛ زیرا ایمان

←

آیه اینست : « اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض غرر هؤلاء دینهم ومن یتوکل علی الله فان الله عزیز حکیم » یعنی :

چون گفتند دوسرگان یا دوروگان و آن کسی ها که در دلهای شان بیماری بود ، یعنی شک و نفاق ، بفریفت ایشان را دین ایشان و هر که کار خویش به خدا سپارد ، هر آینه خدا استوار کارست و صواب کار .

و نیز در همین قرآن شماره ۱ کتابخانه آستان قدس رضوی در ص ۲۸ ذیل آیه ۱ سوره احزاب ، کلمه « منافقین » به « دوسرگان » ترجمه شده است . آیه چنین است : « یا ایها النبی اتق الله ولا تطیع الکافرین والمنافقین ان الله کان علیما حکیما » یعنی : یا آنکه تو بیامبری بترس از خدا و فرمان میر کافران را و دوسرگان ، که هست دانا و استوار کار .

انتباس از دو یادداشت مرحمتی همکار فاضل آقای دکتر یاحقی ، استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر شریعتی . - مشهد .

دانا است ولی آنان نمی فهمند .

و بنابه گفته ابن شهر آشوب<sup>۳</sup> مازندرانی ، ( متوفی به سال ۵۸۸ هجری ) : « ان المنافق یخادع الله بلسانه خلاف مافی قلبه والله یخادعه ، بمافیة نجاة نفسه . » و همونیز از قول حسن ، زجاج و ازهری ، نقل کرده است : معنی « یخادعون الله » آنها یخدعون نبیه<sup>۳</sup> و در واقع این پاسخ کسانی است که گفته اند :

مخادعت، درباره کسی است که از گناه امور ناآگاه باشد و کارها از او پوشیده بماند و درباره خدا چنین چیزی نیست ، پس چگونه گفته شده است : « یخادعون الله » ؟ در جواب گفته اند : یعنی « یخادعون رسول الله » و به گفته ابوالبقاء عکبری<sup>۴</sup> ، ( متوفی به سال ۶۱۶ هجری ) « وفي الكلام حذف » .

آیه دیگر : « فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً ولهم عذاب الیم بما كانوا یكذبون »<sup>۵</sup> این آیه در واقع آیه پیشین را تعلیل می کند که چرا مردمان دورو چنین می کنند و چرا مردمان دوچهره به خدعه و فریب می پردازند ؟

به جهت آنکه « فی قلوبهم مرض » در دلهاشان، بیماری است . بکار رفتن کلمه « مرض » به ما می فهماند که هواهای نفسانی آنان بر عقلشان تسلط دارد و خواهش های درونی بر آنان چیره شده و تفکر درست را از آنان سلب کرده ، فکر آنان همچون جسم بیماری است که نمی تواند وظائف خود را بخوبی انجام دهد و در واقع درسرشت آنان مرضی است که آنان را از راه راست دور می سازد .

کلمه « فی » که بر ظرفیت دلالت می کند به ما نشان می دهد که بیماری کاملاً آنان را احاطه کرده و فرا گرفته است و در درونشان جا کرده است و بیماری در اعماق وجودشان رسوخ کرده است .

وجمله دعائی « فزادهم الله مرضاً »\* از این جهت است که از بیماری ، بیماری خیزد و کجراهی که در آغاز اندک است ، رفته رفته زیادتیر می شود و در واقع این جمله ، خشم و سخط خدا را که نتیجه شك و تردید مردمان دورو پس از بیان آیات و حجج الهی است ، به ما می فهماند .

شیخ خلیل یاسین ایراد آنان که گفته اند ، چگونه درست است که بگوییم : « فزادهم الله مرضاً » پاسخ داده و گفته است<sup>۶</sup> : این عبارت کنایه از اینست که شك آنان در برابر آیات و حجج الهی فرون می شود .

سرانجام قرآن سرنوشت این گروه دوروی دوچهره فریبکار را ، با عبارت « واهم عذاب الیم » بما كانوا یكذبون « تعیین کرده و گفته است : برای دروغی که گفته اند به عذاب دردناکی ، گرفتار خواهند شد<sup>۷</sup> . آیه دیگر : « واذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون<sup>۸</sup> » در آغاز این آیه حرف استیناف « واو » آمده تا که تصویر دیگری از چهره مردم دورو را نشان دهد یعنی دوچهرگان تنها به دروغ گفتن و خدعه کردن اکتفاء نمی کنند بلکه گناه دیگری نیز مرتکب می شوند که آن ، فساد است .

و علت اینکه فعل به صورت مجهول « قیل » آمده ، آنست که لازمست به گفتار توجه شود قطع نظر از گوینده سخن ، یعنی گوینده گفتار مورد نظر نباشد . و بکار رفتن کلمه « انما » که از ادات قصر است در آخر آیه دلیل بر نفی افساد است از خود و در واقع اینان به این اکتفاء نمی کنند

\* پس ، خدا بیماری آنان را افزون کند .

① یعنی : و چون به آنان گویند که در زمین فساد مکنید ، پاسخ دهند که ما مردمی مصلح

و خیر اندیش هستیم .

که بگویند: افساد نمی‌کنیم بلکه مدعی اصلاح هم هستیم و « انما » در مواردی بکار می‌رود که جای انکار نباشد و موضوع مسلم الثبوت باشد \* .

آیه دیگر: « الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون . » در آغاز این آیه برای تنبیه مخاطب و آگاه کردن وی کلمه « الا » آمده و مطلب با حرف تاکید « ان » آغاز شده و در واقع خواسته است بگوید: هشیار باشید و ادعای آنان که خود را مصلح می‌پنداشتند، نپذیرید . و « هم » ضمیر که تکرار شده جمله را موکد می‌کند و یک نوع قصر و انحصار از عبارات متبادر به ذهن می‌شود و در واقع می‌خواهد بگوید: فقط اینان مفسدند و ونقشر کلمه « لكن » هم به‌شونده و خواننده مطلب جدیدی را می‌فهماند و می‌خواهد بگوید که این گروه دوچهرگان افساد را به خود منحصر ساخته و درک هم نمی‌کنند و عجیب اینکه در این آیه گفته شده است « لا يشعرون » یعنی افساد اینان بدون شعور است و هیچ درک نمی‌کنند و فاقد شعورند در صورتی که در آیه ۹ همین سوره بقره در آخر آیه گفته شده بود: « و ما يشعرون » و نفی مطلق شعور از آنان نشده بود

\* و به قول همکار فاضلم آقای دکتر ناضلی، استاد دانشکده ادبیات مشهد، کلمه « انما » در اینجا تریض گونه‌ای است بر خلاف مضمون جمله یعنی در واقع، خواسته است بگوید: که نه تنها مصلح بودن ما روشن است بلکه در واقع تریضی است بر اینکه شما مفسد هستید .

○ یعنی: آگاه باشید بدانید که ایشان باهکارند و مفسد ولی خود نمی‌دانند و چنان فاعلند که این موضوع را ( لا يشعرون ) درک نمی‌کنند .

○ باید توجه داشت که با معرفه آمدن « المفسدون » افزوده شدن ضمیر فصل « هم » نساد، بنحو قاطعی به مردمان دوچهره اختصاص یافته است. از افادات همکار فاضلم آقای دکتر ناضلی استاد دانشکده ادبیات مشهد .

بلکه خدعه و نیرنگ آنان سبب ناآگاهی‌شان شده بود . و اگر بگویند که چرا فساد منحصر به دوچهرگان شده و قرآن گفته است: « الا انهم هم المفسدون ... » در حالی که دیگران هم مفسدند ؟

در جواب گفته‌اند: مراد از فساد در این آیه نفاق است که اینان مختص بدان شده‌اند .<sup>۱۰</sup>

و بنا به گفته شیخ طوسی<sup>۱۱</sup> ( متوفی به سال ۶۰ هجری ) « و الا فساد فی الارض: العمل فیها بمائنه الله عنه و تضییع ما امر الله بحفظه » .

آیه دیگر: « الله يستهزیء بهم و يمدهم فی طفیانهم یعمهون »<sup>۱۲</sup> در این آیه قرآن تصویری از مردمان دورو ترسیم می‌کند و منظره ترسناکی را در برابر چشم مجسم می‌کند و به خواننده می‌فهماند که این گروه دوچهره بدون آنکه راه را از چاه بدانند به این سو و آن سو می‌روند و سرگردانند .

کلمه « یعمهون » از ماده « عمه » است به معنای تحیر و به گفته شیخ طوسی<sup>۱۳</sup>: « عمه یعمه عمها عیمه و عامیه: ای حائر عن الحق . به‌شونده تصویری از گمراهی به اضافه سرگردانی و نرسیدن به راه حق و صواب، نشان می‌دهد و در واقع می‌خواهد بگوید که در سرکشی و طفیان خود کورگورانه به این سو و آن سو می‌روند .

اگر کسی بگوید: که استهزاء عیب است و سزاوار خدا نیست حتی در آیه ۲۷ سوره بقره و موسی خود را از استهزاء و سخن فسوس-گفتن تبرئه کرده و آن را کار مردم نادان دانسته تا چه رسد به اینکه خدا بخواهد کسی را ریشخند کند .

\* یعنی: خداوند آنان را استهزاء و ریشخند می‌کند و آنان را مهلت می‌دهد که در سرکشی و طفیان خود کورگورانه به این سو و آن سو و حیران و سرگردان باشند .

○ « ... قالوا اتخذنا حذوا، قال اعدوا بالله ان اکون من الجاهلین . »

در جواب گفته اند که در این آیه استعاری لطیف وجود دارد؛ زیرا منظور اصلی از استهزاء خوار کردن و حقارت مردمان دورو است و از طرفی چون در آیه قبلی مردمان دوچهره گفته اند: «... انما نحن مستهزؤن» یعنی ما آنان را ریشخند می کنیم و استهزاء ولی باطناً باشما هستیم. قرآن هم از باب مشاکله و به مصداق آیه ۴۰ سوره شوری (۴۲) «... انما نحن مستهزؤن» گفته است: «الله يستهزئ بهم» که در واقع معنای آن چنین است: الله بجایزهیم جزاء استهزائهم.

در آیه مورد بحث که قرآن گفته است: «الله يستهزئ بهم...» و نگفته است «الله مستهزئ بهم» تا که مطابق آخر آیه پیشین\* باشد نکته ای است پس لطیف، زیرا قرآن مطلب را با فعل مضارع «يستهزئ» بیان کرده تا که فاعله حدوث و تجدد کند و در واقع خواسته است بفهماند که عقوبات و بلاها برای مردمان دوچهره مستمر است و همیشگی<sup>۱۴</sup>. آیه دیگر: «اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى بما ربحت تجارتهم وما كانوا مهتدين»<sup>۱۵</sup>.

در این آیه «اولئك» اسم اشاره است و به گروهی که به این صفات نکوئیده متصف هستند اشاره کرده است. در این آیه، استماره وجود دارد؛ زیرا خدا بر کار اینان تجارت اطلاق کرده و لذا در آغاز،

\* بخش دوم آیه پیشین (بقره/۱۱۴) چنین است: «... قالوا انما نحن مستهزؤن».

❊ یعنی: ایشان هستند که گمراهی را بجای راه راست خریدند و به همین جهت از سودای خود سودی نبردند و راه هدایت را نیافتند.

○ و بنا به گفته نویسنده کتاب انوارالربیع فی انواع البدیع (جلد یکم ص ۲۵) و جلد

لفظ «اشتروا» بکار رفته است و ارتباط معنایی آیه بسیار روشن است و آخر آیه با آغاز آن متناسب<sup>۱۶</sup>.

کلمه «اشترأ» دلالت می کند بر اینکه اینان همچون بازرگانان ناگاه هدایت را دادند و گمراهی را خریدند و به همین جهت «فما ربحت تجارتهم» یعنی از داد و ستد خود سودی نبردند. و در بکار بردن کلمه «ضلالت» و ترجیح این کلمه بر کفر و نفاق از جهت ایجاز است و بار معنایی ضلالت از کفر و نفاق بیشتر است و جامعیت آن فزون تر. و به قول شیخ خلیل یاسین، منظور از ضلالت در این جا، کفر است.<sup>۱۷</sup> آیه دیگر<sup>۱۸</sup> «مثلهم مثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ما

← ششم ص ۱۷۲) در این آیه استماره مرشحه وجود دارد؛ زیرا «اشترأ» برای استبدال و اختیار، استعاره آورده شده و کلمه مناسب «اشترأ» که ربح و تجارت باشد، ذکر شده است. و نیز به گفته همان نویسنده، همان کتاب، جلد ۳ ص ۲۲۲، در جمله «وما كانوا مهتدين» صنعت «ایفال» بکار رفته است.

«ایفال» در لغت از ریشه «وَعَلَّ فِي الْبِلَادِ، إِذَا ذَهَبَ وَبَالَخَ وَابْعَدَ فِيهَا» گرفته شده است.

و در اصطلاح صنعت ایفال آنست که گوینده در کلام منظوم و یا منثور جمله و مطلبی را بگوید که بدون آن نیز معنای عبارت تمام شده باشد ولی برای مزید فایده و مبالغه بیشتر آن جمله گفته شود نظیر جمله آخری همین آیه؛ زیرا از «فما ربحت تجارتهم...» نتیجه معلوم است ولی «ما كانوا مهتدين» را هم قرآن برای مبالغه بیشتر ذکر کرده است.

برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: السيد علی صدرالدین بن معصوم المدني، انوار الربیع فی انواع البدیع، تحقیق و تعلیق از شاکر هادی شکر، نشر و توزیع مکتبه الفرقان، کربلا، در ۷ مجلد، الطبعه الاولى (تجف اشرف) ۱۳۸۸ / ۱۹۶۸ م) صفحات و مجلدات مذکور در فوق. و نیز برای آگاهی بیشتر درباره استعاره در آیه مورد بحث رجوع شود به همان ماخذ

حوله ذهباً لله بنورهم وترکهم\* فی ظلمات لایبصرون\* \* «  
قرآن برای بهتر روشن ساختن نشانه‌ها و حالات مردم دوچهره  
مثل هائی می‌آورد تا که حالات آنان بهتر شناخته شود .  
در این آیه جمله « استوقد ناراً » حال انسانی را نشان می‌دهد که  
تاریکی کاملاً او را فرا گرفته و در طلب آتشی می‌کوشد تا اطراف خود را  
روشن سازد و راه را بشناسد و فعل ماضی « استوقد » که از باب استفعال  
است بر این طلب و کوشش دلالت می‌کند . کلمه « اضاءت » هم به‌ما  
می‌فهماند که پس از کوشش فراوان روشنائی مورد نیاز را جسته و اطراف  
خود را روشن کرده ولی جمله « ذهب الله بنورهم » نشان می‌دهد که این  
روشنی دیرپا نبوده و از میان رفته است با توجه به اینکه اگر می‌گفت  
« ذهب النور » چندان مهم نبود ولی قرآن گفته است : « ذهب الله  
بنورهم » یعنی خدا این نور را از میان می‌برد و خدا این روشنایی را از  
آنان باز می‌گیرد و آنان را در تاریکی فرو می‌گذارد . اضافه شدن کلمه  
« نور » به ضمیر « هم » نشان می‌دهد که از میان رفتن روشنی ایشان  
و نابودی نورشان مایه ناراحتی آنها شده است .

کلمه « ظلمات » هم به صورت جمع گفته شده ؛ زیرا قرآن خواسته  
است تاریکی فراوان و ظلمت بیش از اندازه را نشان دهد با توجه به اینکه  
چون « ظلمات » بصورت نکره ذکر شده ، ابهام بیشتری را می‌رساند و  
از طرف دیگر توصیف ظلمات به جمله « لایبصرون » بر شدت و مهاسبت  
تاریکی می‌افزاید .

در اینجا سؤالی پیش می‌آید و ممکن است کسی بگوید : چرا قرآن

\* یعنی : مثل این دورویان مثل کسی است که آتشی بی‌غروزد و چون آتش گرداگرد او را  
روشن ساخت خدا آن روشنی را از ایشان بازگیرد و در تاریکیشان گذارد که [راه حق و  
طریق سعادت را] هیچ نبینند .

گفته است « مثاهم کمثل الذی استوقد ناراً . . . » و گفته است « مثاهم  
کمثل الذین استوقد ناراً . . . » ؟ به عبارت دیگر چرا موصول « الذی »  
به لفظ مفرد ذکر شده ؟ و حال آنکه ظاهراً بهتر بود که به لفظ جمع  
« الذین » آورده شود یعنی بهتر بود که جماعت به جماعت تشبیه شود  
و نه جماعت به مفرد .

در جواب باید گفت که در این آیه مردمان دوچهره و انسانهای دورو  
به « مستوقد » و آتش افروز تشبیه نشده تا اشکال پیش آید و گفته شود  
که جماعت به مفرد تشبیه شده بلکه در این آیه داستان مردمان دوچهره  
به داستان « مستوقد » و آتش افروز تشبیه شده است ؛ همچون آیه  
سوره جمعه (۶۲) که قرآن گفته است : « مثل الذین حملوا التوراة ثم  
لم يحملوها کمثل الحمار یحمل اسفاراً . . . » \* که در این آیه گفته شده  
است « کمثل الحمار » و گفته نشده « کمثل الحمیر » به صیغه جمع ، و نیز  
نظیر آیه ۲۰ از سوره محمد (ص) است که قرآن گفته : « . . . ینظرون  
الیک نظر المفشسی علیه من الموت . . . » که در این آیه گفته شده « نظر  
المفشسی علیه » و گفته نشده « نظر المفشسی علیهم »<sup>۱۹</sup> .

این شهر آشوب مازندرانی هم در کتاب متشابه القرآن و مختلفه جلد  
دوم صفحه ۲۳۸ گفته است : علت اینکه « مثل » را به ضمیر جمع  
« هم » اضافه کرده و سپس جمع را به مفرد تشبیه کرده ، اینست که در  
این آیه تمثیل فعل است با فاعل . شیخ طوسی هم در این زمینه بحث  
مفصلی کرده است .<sup>۲۰</sup>

\* یعنی : وصف حال آنان که به تورات مکلف شدند و خلاف آن عمل کردند در مثل به  
حماری مانند که بار کتابها بر پشت کشد . . .

⊗ یعنی : حال آنان که در دلهاشان بیماری [تفاق] است به تو می‌نگرند همچون کسی که از  
توس حال بیهوشی به او دست داده . . .

آیه دیگر<sup>۲۱</sup>: « او کصیب من السماء فيه ظلمات و رعد و برق »  
 يجعلون اصابهم في اذانهم من الصواعق حذر الموت والله محيط  
 بالكافرين. \* »

در این آیه قرآن تصویر شگفتی از حال مردمان دوروی دوچهره ،  
 که از پریشانی و بیچارگی و گمراهی آنان حکایت می کند ؛ بدست داده ؛  
 زیرا باران سیل آسایی از آسمان فرو می ریزد که به جای سود تاریکیها  
 و رعد و برق وحشتناک ایجاد می کند که با روشنائی آن رعد و برق  
 وحشتناک ، اندکی پیش پایشان را می بینند و کمی راه می افتند ولی بر اثر  
 تاریکیها سرگردانند و متحیر ، و نمی دانند به کدام سو روند و از ترس  
 مرکز با صاعقه انگشت درگوشهای خود می کنند .

تصویر اعجاز آمیز قرآن در این آیه اینست که قرآن حالت مردمان  
 دو چهره را بخوبی مجسم کرده است ؛ زیرا فکر و اندیشه متزلزلی که  
 در نهاد این گروه دورو وجود دارد، سبب شده که گاه در میان مؤمنان  
 بسر برند و زمانی با کافران . گاه سخنی را بپذیرند و زمانی از آن سخن  
 عدول کنند و این حالت همانند حالت کسی است که گاه در روشنایی  
 حرکت می کند و از روشنایی زودگذر رعد و برق برای یافتن راه استفاده  
 می کند و سپس به گمراهیها و تاریکیها می گراید . و این همان تصویر معجز-  
 آسای قرآنی است که حالت مردمان دورو را با تشبیه و تمثیل بخوبی  
 مجسم ساخته است .<sup>۲۲</sup>

نقش کلمات در این آیه بخوبی پیداست ؛ زیرا قرآن در توصیف  
 حال مردمان دوچهره اولاً کلمه « صیب » که باران سیل آسا وتند است

\* یعنی : یا مثل آنان [مردمان دوچهره] چون کسانی است که در بیابان باران تندی بر  
 آنان بیارد که در آن باران تاریکی و رعد و برق است که آنان از بیم مرکز از صاعقه انگشتان  
 خویش را در گوشها می نهند، و خدا بر کافران احاطه دارد .

بکار برده و نه کلمه « غیث » که باران مفید و احیاء کننده زمین است ،  
 دنباله آن « من السماء » آمده که حکایت از علو و بلندی و عظمتی می کند  
 که این باران تند را ، باراننده است و نقش کلمه « السماء » که بصورت  
 معرفه آمده و إفاده استفرار و شمول و کلیت می کند و بر عظمت و شکوه  
 آن می افزاید نمی توان نادیده گرفت . و شاید کسی بگوید که اصولاً باران  
 از آسمان می بارد و نیازی به کلمه « من السماء » نبوده است ، در جواب  
 می گویم : کلمه « سماء » ذکر شده و بطور معرفه ( معرّف بهال ) ، تا  
 معلوم گردد از افرق واحد و معینی آمده و نه افعهای مختلف<sup>۲۳</sup> .

کلمه « فيه » نشان می دهد که این ظلمات و تاریکیها و رعد و برق در  
 ذات و نهاد این باران تند سیل آسا وجود دارد و جمع آوردن کلمه  
 « ظلمات » حکایت از تاریکیهای فراوان و حیرت و سرگردانی بیش از  
 اندازه می کند .

تکره آمدن [ظلمات، رعد، برق] هم حکایت از نامحدود بودن و  
 غیر معین بودن پدیدهها و نیرومندی و مهیب بودن این پدیدهها می کند .  
 نقش کلمه « اصابع » هم اینست که می خواهد ترس و بیم بیش از  
 اندازه مردمان دورو را نشان دهد که برای نشنیدن اصوات مهیب و  
 هولناک ، اصابع (= انگشتها ) را در گوشها ، می نهند ، در صورتی که ،  
 « اصابع » در گوشها گذاشته نمی شود و نوك انگشتها را در گوشها فرو  
 می کنند و بهتر بود گفته می شد « يجعلون اناصبعهم ... »

لیکن برای نشان دادن عظمت موضوع و مهیب بودن جریان ناشی از  
 پدیدههای طبیعت ، بطور مجاز گفته شده است « يجعلون اصابهم فی  
 اذانهم ... » همان طوری که می گویم مثلاً « ضربت زیداً بالسوط » یعنی  
 زید را با تازیانه زد و حال آنکه تازیانه به عضوی از اعضای بدن زید یعنی  
 به شانه و یا به دست و پای او زده می شود<sup>۲۴</sup> یعنی از باب مجاز مرسل



بر مبنای ذکر کسَل و اراده جزء .

در انتخاب کلمه « یَجْعَلُونَ » به جای « یَضَعُونَ » نکته ای است پس لطیف، زیرا در « وضع » و مشتقات آن « یَضَعُونَ » آن ثبات و استمرار نیست و عبارت « یَجْعَلُونَ أَصَابَهُمْ » مهیب بودن حادثه را بهتر می‌رساند تا اینکه بگوییم: « یَضَعُونَ أَصَابَهُمْ ... » \* جمع آمدن کلمه « صَوَاعِقُ » هم بدین جهت است که عظمت داستان را بهتر نشان دهد و ترس آنان را بهتر بفهماند .

وجه شبه و تصاویر موجود در این آیه بسیار شگفت آور است و قرآن منظره شگفتی از پریشانی و بیچارگی و گمراهی مردمان دوچهره را ترسیم کرده و در واقع گفته است: بر اثر باران تند سیل آسای منزل از آسمان یعنی قرآن، برای آنان ابتهالات و گرفتاریهایی که کنایه از آنها به ظلمات تعبیر شده، بوجود آمده است. رعد، کنایه از بانگ و بازداشتن و برق هم در این آیه کنایه از بیان است.<sup>۲۵</sup>

و رویهم رفته باید به تمام نکات بلاغی آگاه باشیم تا معنای دقیق آیه را بهتر درک کنیم و بهتر است بدانیم که در کلام حذف وجود دارد و اصل عبارت چنین بوده است: « او کاصحاب صیب ... » و بنابه همین تقدیر است که فعل « یجعلون » جمع آمده است و در واقع تشبیه مردمان دورو می‌باشد به گروهی که دچار چنین حادثه ای شده اند و نه تشبیه مردمان دوچهره به باران تند سیل آسا. در واقع تقدیر عبارت به قول عکبری<sup>۲۶</sup>، چنین است: « او مثلهم کمثل اصحاب صیب ... » .

\* به عبارت دیگر، «وضع» جایگزین کردن و نهادن چیزی است بطور معمول و طبیعی، بدون ایجاد تغییر کلی در آن. در صورتی که در «جعل» تغییر خلاف طبیعت است و در گرونی و تغییر بطور معمول صورت نمی‌گیرد و تقریباً جنبه فشار و تکلف بخود می‌گیرد ولی در «وضع» چنین چیزی متصور نیست. از افادات همکار فاضل آقای دکتر فاضلی .

قرآن برای بهتر شناخته شدن مردمان دوچهره و برای اینکه اینان بهتر معرفی گردند و منشی و حالات آنان بهتر درک شود مثل هائی آورده است: يك بار گفته است « مَثَلَهُمْ كَمِثْلِ الدُّمِيِّ اسْتَوْقَدْنَاهُمْ ... » (بقره ۱۷/ ۱۹)، شاید کسی پرسد که اگر این دو مثال برای بیان حالات مردمان دورو می‌باشد و قرآن می‌خواهد تصویری از مردمان دوچهره را باز گوید، پس چرا تمثیل آیه ۱۹ سوره بقره با حرف « او » که برای شك است، بیان شده ؟

شیخ طوسی از قول زجاج (متوفی به سال ۳۱۱ هجری) نقل کرده است که « او » در این آیه، بر تخییر دلالت می‌کند و « بر شك و تردید . و در واقع می‌خواهد بگوید که شما مخیر هستید و می‌توانید که مردمان دوچهره را یکبار به « مستوقدانار » مثل بزئید و بار دیگر به آنان که در بیابان باران تندی بر آنان بیارد.<sup>۲۷</sup>

آیه دیگر: « یكاد البرق یخطف ابصارهم كلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا ولو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ، ان الله علی کسَل شیء قدیر . »<sup>۲۸</sup> در این آیه هم قرآن منظره شگفتی از پریشانی و بیچارگی و گمراهی مردمان دورو را تصویر کرده است . کلمه « یخطف » که در این آیه بکار رفته يك نوع ترس و بیمی را ایجاد می‌کند که شخص نابینا بر اثر ندیدن به هر چیز دست می‌اندازد و سرگردانی

\* یعنی: وضع مردمان دوچهره چنانست که گویی برق می‌خواهد روشنایی چشمهای ایشان را ببرد. آنان هرگاه که روشنایی ببینند، در آن روشنایی راه می‌روند و هر وقت تاریک شد وحشت زده بر جای خود می‌ایستند. اگر خدا می‌خواست گوش آنان را به [بانگ رعد] کر می‌کرد و چشم آنان را [به تابش برق] کور می‌ساخت. خداوند بر همه چیز قادر است.

و تحیر او فهمیده می‌شود و می‌خواهد بهر طریق که شده از این ظلمات رهایی یابد و در واقع تقدیر آیه چنین است: «تکاد ابصارهم تذهب عن دروۃ البرق». کلمه «علی» در جمله «وإذا ظلم علیهم...» بر شدت تاریکی و ظلمتی که سرتاسر وجود آنان را فرا گیرد، دلالت می‌کند. و نیز کلمه «قاموا...» در این آیه دلالت می‌کند بر اینکه پریشانی و بیچارگی و گمراهی مردمان دوچهره به اندازه‌ای است که آنان بر جای خود می‌ایستند و قادر به حرکت نیستند.<sup>۲۹</sup>

از بیم إظتاب شواهد بیشتری آورده نمی‌شود ولی در عوض شاید بجا و مناسب باشد اگر بگوییم دو کلمه را که اهل لغت به یک معنی تفسیر می‌کنند و یکی از آن دو کلمه را با کلمه دیگری معنی می‌کنند و کمتر فرهنگی به تفاوت میان دو کلمه اشاره کرده است، قرآن آن دو کلمه را دقیق بکار برده است. برای نمونه دو کلمه «حلف» و «قسم» را مورد بررسی قرار می‌دهیم. اهل لغت این دو کلمه را به یک معنی تفسیر می‌کنند و یکی از آن دو را به دیگری معنی می‌کنند و مثلاً می‌گویند: حلف، سوگند و عهد و پیمانی که در میان قومی باشد. ولی آدمی دقیق و عرب قح خالص می‌داند که «حلف» در موارد منفی و شکستن پیمان و وفات کردن به سوگند بکار می‌رود و می‌گویند: «حلیفة فاجر»، «حلیفة کاذبة» و نمی‌گویند: «حلیفة بصر»؛ «حلیفة صادقة».

قرآن نیز این دو کلمه را بسیار دقیق بکار برده است. برای موارد استعمال کلمه «حلف» و مشتقاتش به آیات ۴۲، ۵۶، ۶۲، ۹۶ و ۱۰۷ سوره توبه (۹) که کلمات: «سیحلفون»، «یحلفون»، «لیحلفن» دارد و نیز به آیه ۶۲ سوره النساء (ع) و آیه ۱۴ المجادلة (۵۸) و آیه ۱۰ القلم (۶۸) و آیه ۸۹ المائدة (۵) که کلمات «یحلفون» و «حلاف» و «حلفتهم» دارد، مراجعه شود تا معلوم گردد که «حلف» و مشتقاتش بدون استثناء

در مورد شکستن قسم «حینث، یمین» بکار رفته است و بیشتر موارد هم به فعل مردمان دوچهره و دورو نسبت و اسناد داده شده در صورتی که «قسم» در سوگندهای صادقانه بکار رفته و حجتی در آیه ۷۶ سوره واقعه (۵۶) به صفت عظیم هم موصوف شده آنجا که قرآن گفته است: «وانه لقسَمٌ لوتعلمون عظیم» \*.

و خلاصه اینکه قرآن میان قسم و حلیف فرق دقیقی قائل است و اگر نگوییم که بطور کلی قسم برای سوگندهای صادق است و حلیف برای موارد منفی و شکستن پیمان. می‌توانیم بگوییم که میان این دو تفاوتی هست؛ زیرا قسم برای مطلق پیمان و سوگند است بطور کلی. ولی حلیف اختصاص به موارد منفی و شکستن سوگند و در مورد وفات کردن به سوگند بکار می‌رود.<sup>۳۰</sup>

در قرآن مجید گاه يك حرف تأثیر ویژه‌ای دارد و در ذهن آدمی اثر خاصی می‌گذارد مثلاً در آیه<sup>۳۱</sup> «وقال‌الذین اوتوا العلم والایمان لقد لبثتم فی کتاب‌الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث ولكنکم لاتعلمون» \*.

در این آیه حرف «فاء» در جمله «فهذا یوم البعث» نقش عجیبی دارد و در واقع آن کسان که به مقام علم و ایمان رسیده‌اند به منکران بعث می‌گویند: همین شما نبودید که بعث قیامت را منکر بودید؟! شما چه می‌کنید؟ و شما که منکر بودید چگونه می‌خواهید خدای خود را ملاقات کنید؟ «فهذا یوم البعث» \*.

اگر کسی بگوید چگونه قرآن گفته است:

\* یعنی: و این قسم اگر بدانید بسیار سوگند بزرگی است.  
 \* یعنی: آنان که به مقام علم و ایمان رسیده‌اند، به آن فرقه بکارگویند: شما تا روز قیامت، که هم امروز است، مهلت یافتید، لیکن بر آن، آگاه نبودید.

« لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث . . . » و حال آنکه آنان « لبثوا فی الارض فی قبورهم » در روی زمین و در قبورشان ماندند .

در جواب گفته اند <sup>۳۲</sup> معنای این عبارت چنین است : « لقد لبثتم فی قبورکم علی ما فی علم کتاب الله اونی خبر کتاب الله . »

و یا بنا به گفته ابن قتیبه <sup>۳۳</sup> ( متوفی به سال ۲۷۶ هجری ) : « لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث . ای لبثتم فی القبور - فی خبر الکتاب - الی یوم القیامة . »

قرآن مجید در بکار بردن کلمات کلمه بهتر را برگزیده و درگزینی هر کلمه معنای ویژه ای را در نظر داشته که کلمه مترادف آن معنی را نمی رساند و روی همین اصل ما در قرآن کلمات مترادف نمی بینیم و هر کلمه اهمیت معنایی ویژه ای دارد و اشاره به مفهوم خاصی می باشد، مثلاً در آیه « قالت الاعراب ائمتنا قل لم تومنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم \* . . . » <sup>۳۴</sup> در این آیه در انتخاب کلمات بسیار دقت شده تا که هر کلمه مفهوم حقیقی خود را داشته باشد و هیچ گونه اشتباهی پیش نیاید ؛ زیرا « الایمان هو التصدیق مع الشیقة و طمانینة النفس ، و الاسلام : الدخول فی السلم و الخروج من ان یتكون حرباً للمومنین باظهار الشهادتین . » پس اگر اقرار به زبان بدون موافقت قلب باشد اسلام است و اگر قلب هم گواهی داد و علاوه بر گفتن شهادتین به زبان ، دل هم تسلیم بود و گواهی داد ، ایمان است . <sup>۳۵</sup>

در بخش نخست آیه با آنکه بادیه نشینان اظهار ایمان کردند تا این

\* یعنی : ای پیامبر ، اعراب که بر تو منت گزارده و گفتند : ما ایمان آوردیم ، به آنها بگو :

شما که در حقیقت ایمان نیارده اید [ چون ایمانتان به قلب وارد نشده ] بگوید : ما اسلام

آوردیم .

شیرند و در امان بمانند با آنکه ادعایشان دروغ بود ، ولی قرآن آنان را دروغو نخواند که رنجیده گردند و لذا جمله « قل لم تومنوا . . . » را در باره آنان بکار برد که ادعای آنان را نفی کند ولی بلافاصله با کلمه « لکن » که بر استدراک دلالت می کند و از ماقبل دفع توهّم می کند ، برای دفع توهّم آنان که نپندارند ، هنوز کافرنند گفت : « . . . و لکن قولوا اسلمنا . . . » یعنی در واقع چون ایمانشان قلبی نبوده قرآن گفته است بگوئید ما اسلام آورده ایم . و عبارت « لما یدخل الایمان فی قلوبکم » خود تأکید است برای « لم تومنوا » منتهی ، نکته جالب اینکه در اینجا « لما » بر سر فعل مضارع در آمده و فعل را به صورت ماضی منفی در آورده است و می دانیم که در نفی به « لما » که فعل مضارع را به معنای ماضی می برد امید تحقق در آینده وجود دارد و در واقع قرآن گفته است : هنوز ایمان در دلهای بادیه نشینان رسوخ نکرده ولی امید هست که ایمان به دل آنان راه یابد و بدین وسیله ناامیدی که بر اثر نفی ایمان ممکن بود بر آنان چیره شود ، بر طرف شد و بادیه نشینان امیدوار شدند .

قاضی عبدالجبار معتزلی ( متوفی به سال ۱۱۵ هجری ) گفته است : <sup>۳۶</sup> چه بسا که بگویند : قرآن در این آیه تفاوت میان ایمان و اسلام را باز گفته ولی ما می گوئیم که اسلام در لغت به معنای استسلام و انقیاد و فرمانبرداری است و این به معنای اسلام در دین نیست و روی همین اصل هم هست که قرآن گفته : « . . . و لما یدخل الایمان فی قلوبکم . . . » و هر کس که مسلم باشد در حقیقت ایمان در قلب او رسوخ کرده و به همین جهت در آیه بعدی گفته است : « انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون . » در واقع قرآن گفته است که اعراب چنین نبودند بلکه در گفتارشان

که گفتند: «آمنّا» دروغ گفتند.

قاضی عبدالجبار گفته است: برای گفته ما در همین سوره حجرات ادله دیگری هم هست.

ولی باید دانست که ابوالفتح رازی، از مفسران قرن ششم هجری، در تفسیر خود گفته است: «اسلمنا» از باب افعال است و یکی از معانی باب افعال دخول در چیزی است مثل اینکه اصبح: داخل در صبح شد، امبسی: داخل در شب شد. اشتی: در زمستان درآمد، اصابف: وارد تابستان شد، و اعرق، انجد، اشام، اتهم، به ترتیب یعنی: وارد عراق، نجد، شام و تهامه شد.

واسلم الرجل: إذا دخل فی السالم. یعنی مسلم کسی است که با خدا و پیامبر از در آشتی داخل شود و جنگ و ستیز را کنار بگذارد. در آیه «وإذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یلبسون إبناءکم ویستحیون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم»<sup>۳۸</sup>.

علت اینکه در ترجمه «اذا» می‌گوییم: به یاد آورید، از این جهت است که محلّ «إذ» از لحاظ اعراب نصب است؛ زیرا در اصل بوده است «واذکروا إذ نجیناکم...»<sup>۳۹</sup>.

فعل «یلبسون» از باب تفعیل آمده است تا بر کثرت قتل پسران اسرائیل در آن زمان دلالت کند در صورتی که اگر فعل «یقتلون» بکار می‌رفت، مفهوم کثرت از آن استنباط نمی‌شد؛ با توجه به اینکه بلاغت «یلبسون» در اینست که معصومیت کشته‌شدگان را بهتر مجسم می‌کند و از نظر عاطفی هم رقت بیشتری را می‌رساند.

\* یعنی: و به یاد آورید هنگامی که نجات دادم شمارا از ستم فرعونیان که از آنها در شکنجه سخت بودید تا به آن حد که پسرهای شمارا می‌کشند و زنانان را می‌گذاشتند [برای کنیزی] و این سختی، بلا و امتحانی بزرگ بود که خدا شمارا بدان می‌آزمود.

در آخر آیه قرآن گفته است: «و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم» یعنی در ره‌های شما از اتباع فرعون، نعمت بزرگی است.<sup>۴۰</sup>

ابن قتیبه در کتاب دیگرش تاویل مشکل القرآن گفته است: «بلاء» در اصل به معنای اِختبار و آزمودن است به دلیل آیه ۶ از سوره نساء (۴): «وابتلوا الیتامی حتی إذا بلغوا النکاح...» یعنی اِختبروهم. و نیز در سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۶ «إنّ هذا هو البلاء المبین»\* و نیز در سوره اعراف، آیه ۱۶۸ می‌خوانیم:

«... وبتلوناهم بالحسنات والسیئات...» ای اِختبرناهم.

بعدها، به چیز خوب و بد هر دو بلاء گفته است؛ زیرا با هر دو می‌توان آدمی را آزمود. قال الله تعالی: «... وبتلواکم بالشر والخیر فتنة...» آیه ۳۵/سوره انبیاء.

در قرآن مجید کلمات بسیار دقیق بکار رفته است مثلاً کلمه «تراب» که جمع آن هم در عربی «أتریب» است، در قرآن به معنای خاکی زمین زیاد بکار رفته است ولی آنجا که قرآن خواسته است اعمال کسانی را که به خدا کافر شدند، در عدم انتفاع و ناتوانی و درماندگی و هلاک شدن نیستی و نتیجه نبردن از کوشش‌های خود، به چیزی تشبیه کند، آن را به «آرمادون» و خاکستری تشبیه می‌کند که در روز تند باد شدید، همه از میان برود و هیچ سودی بر آن مترتب نباشد و می‌گوید: «مثل اللدین کفروا بریهم، اعمالهم کرماد اشتدت به الريح فی يوم عاصف»<sup>۴۲</sup>.

\* یعنی: چیزی که ابراهیم بدان امر شد که پسرش را ذبح کند آزمایش آشکارایی بود.

○ یعنی: می‌آزماییم شمارا به‌شتر تا که بدانیم چگونه صبر می‌کنید و می‌آزماییم به

خیر تا بفهمیم چگونه شکر می‌کنید.

○ رماد: خاکستر، جمع آن آرمیده.

◎ عاصف: مصفت الريح مصفاً و مصفوناً: سخت وزید باد و ناامانفات مصفاً

ابن نافع بنفادی<sup>۴۳</sup> (متوفی به سال ۸۵ هجری) تشبیه این آیه را همچون تشبیه آیه<sup>۴۴</sup> «یا ایها اللذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والأذى کالذی ینفق ماله رثاء الناس...» دانسته و افزوده است که اعمال کافران در عدم انتفاع و سود نبردن از کارهایشان همچون صدقه دادن و مال بخشیدنی است که روی ریاء انجام شود.

گفته شد که قرآن اعمال کافران را در بی فایده بودن به خاکستری که در روز تند باد شدید، همه از میان برود، تشبیه کرده<sup>۴۵</sup>، لیکن در وقتی که سیاق آیات بحیثیاً ایجاب کند از کلمه «گری» که به معنای زمین و خاک است، استفاده کرده و گفته است: «لَه ما فی السموات وما فی الأرض وما بینهما وما تحت الثری» ©.

قرآن مجید گاه با تکرار آوردن کلمه‌ای تصویر زیبایی را نشان می‌دهد همچون آیه<sup>۴۶</sup> «ولتجدنهم احرص الناس علی حیوة و من اللذین

موسلات/۲ و نیز نپای که خشک و شکسته شد شکسته آن را «عصف» گویند. در سوره الرحمن (۵۵) آیه ۱۲ «والحطب ذوالعصف والریحان» و آیه ۲۲ یونس «... جاءها ریح عاصف...» رک: نثر طوبی، گردآورده حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، ضمیمه ویا جلد سیودهم تفسیر ابوالفتوح رازی، ص ۱۵۶.

\* یعنی: ای اهل ایمان صدقات خود را به سبب منت و آزار تباها نسازید. مانند آنکه مال خود را از روی ریا انفاق کند...

© بسیاری از کلمات آخر آیات در سوره طه با الف مقصوره، ختم می‌شود همچون: نشی، بخشی، علی، استوی، لری، اخفی، حسنی، موسی، هدی، طوی، و...  
 © البسته «ترا» مفهوم خاصی دارد، از لری تا به تریتا یعنی از زمین تا بالای آسمان:  
 © یعنی: هر چه در آسمانها و زمین و میان آن دو، یا زیر کره خاک موجود است همه ملک اوست.

اشرکوا...» \*

در این آیه، تکرار آمدن کلمه «حیوة» برناچیزی و حقارت دلالت می‌کند و در واقع اینکه قرآن گفته است «علی حیوة» و نگفته است «علی الحیوة» بدین جهت است که زندگی ویژه‌ای که زندگی طولانی مادی بی‌خیر و برکتی را اراده کرده، به دلیل دنباله آیه که گفته است: «... یودّ احدھم لو یعمّر الف سنة...» در صورتی که همین کلمه «حیوة» در آیه ۲۴ سوره الفجر (۸۹) که به یاء متکلم اضافه شده و به اصطلاح معرفه شده، تعبیر دقیقی را به خواننده می‌دهد و به انسان می‌فهماند که منظور از این حیات، حیات جاودانی پس از بعث است که دائم است و غیر منقطع و لذا از آن به کلمه «حیاتی» تعبیر شده و از اینکه انسان نتوانسته در دنیا برای زندگانی ابدی و حیات جاودانی کار خیری انجام دهد، حسرت می‌خورد و می‌گوید: «یقول بالیتنی قدمت لحياتی.» ©

استعمال دقیق کلمات که تصویر دقیقی به خواننده می‌دهد، درخور

اهمیت است مثلاً در آیات<sup>۴۸</sup>:

«إننا نخاف من ربنا يوماً عبوساً قمطريراً» © و «فوقاهم الله

\* یعنی: ای پیامبر! بر همه کس بخوبی پیداست که طایفه یهود، به حیات مادی،

حریص بر از همه مردمند، حتی از گروه مشرکان...

© یعنی: هر یهودی آرزوی هزار سال عمر می‌کند...

© یعنی: [و با حسرت] می‌گوید: ای کاش در دنیا برای زندگانی ابدی امروز، کار خیری

انجام می‌دادم.

© یعنی: ما می‌ترسیم، از قهر پروردگاران، به روزی که، از رنج و سختی آن روز،

رخسار خلق، درهم و تکه‌تکه است.

شَرِّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلِقَاءَهُمْ نُزْرَةٌ و سرورا . \*

در این دو آیه ، کلمه « عَبَسَ » جهت تصویر و نمایاندن چهره کافران در آن روز رستاخیز ، خوب بکار رفته است؛ زیرا « عَبَسَ » بسیار ترشرو و اخمو را گویند ، و « قَمَطِرِير » هم به معنای سخت و شدید است و بنا به گفته اخفش « قَمَطِرِير بفايت . سخت باشد و دراز ، يقال يوم قَمَطِرِير وقماطير ، اذا كان شديد الحر طويلا .<sup>۴۹</sup> و این کلمه با سنگینی تلفظ و ثقل حرف « طاء » مشعر بر آن روز بسیار سخت می باشد . دو کلمه « نُزْرَةٌ » و « سرور » هم بخوبی تصویر دقیقی از حالت مؤمنان را بیان می کند و درخشندگی چهره و بهجتی که قلوب مؤمنان را فرا گرفته ، بخوبی تصویر می کند .

ابوالفتوح رازی<sup>۵۰</sup> در ترجمه و تفسیر این آیات نوشته است که : ما از خدای می ترسیم در روزی ترش روی ، یعنی روزی که مردم در او ترش روی روند و درهم کشیده و حزن آور که کنایه از روز قیامت است که کفار در آن روز آندوهگین اند و روزی که مردم در آن ، ترش روی شوند از باب « لیل قائم » و « نهار صائم » است . و نیز ابوالفتوح رازی افزوده است که از باب مجاز و اتساع و وسعت در استعمال است که مفعول فیه « یوما » را بجای مفعول به قرار داده اند .

قرآن مجید ، گاه بایک کلمه ، معانی فراوانی را بیان کرده است و حقیقتا مطلب را اداء ، بطوری که باید گفت آن کلمه جامعیت دارد مثلا در سوره کوثر (۱۰۸) گفته است : « إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ » یعنی ای پیامبر ما ترا عطای بسیار بخشیدیم .

\* یعنی : خداوند از شر و فتنه آن روز ، آنانرا محفوظ داشت و به آنان روی خندان و دل شادان ، ملاحظه .

مفسران در تفسیر « کوثر » اقوال گوناگون نقل کرده ولی يك مفهوم که شامل مصادیق گوناگون می تواند باشد ، همان خیر فراوان است که با آوردن يك لفظ ، معانی متعددی را بیان کرده است . و نیز در آیه ۷ سوره ماعون (۱۰۷) قرآن گفته است : « وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ » . مفسران درباره کلمه « ماعون » معانی مختلفی همچون : زکوة ، خسر ، وسائل اولییه مورد نیاز از قبیل ظرفهای بزرگ ، ذکر کرده اند ، لیکن قرآن گفته است : « وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ » و کلمه « ماعون » که از ریشه مَعْن و معونة است یعنی هر چیزی که بتواند به دیگران کمک برساند و این مفهوم شامل تمام مصادیقی که مفسران نوشته اند ، می شود و هر چه را که برای مردم نفعی داشته باشد و نیاز مردم را برطرف سازد ، دربر می گیرد . و نیز قرآن در آیه ۶۰ سوره انفال (۸) گفته است : « وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ ، تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ . . . » در این آیه مفسران در باب کلمه « قوه » اقوال مختلفی را ابراز کرده که البته هیچ يك از این معانی مفایرت و تعارضی باهم ندارند ولی قرآن بایک کلمه « قوه » که جنبه کلی دارد و معنای بسیار وسیعی ، مطلب را بیان کرده تا مصادیق زیادی را دربرگیرد و تمام سلاحهای جنگی را در هر زمان و هر دوره و حتی نیروهای انسانی و نیز ایمان به خدا و توکل بر خدا و اعتماد به خدا را هم شامل شود و به قول سید قطب<sup>۵۱</sup> « كَلَّ قُوَّةٍ فِي الْأَرْضِ » .

آنچه مهم است اینست که کلمه « قوه » جنبه کلی دارد و به مسلمانان

\* « والماعون كَلَّ مافيه منفعة » و نیز شیخ طبری در ج ۱۰ ص ۴۷ ه مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، چاپ بیروت نوشته است : « فالماعون القليل القيمة مما فيه منفعة . »

❁ یعنی : آنچه ای مؤمنان! از نیرو و اسبان کار آزموده ، برای ایشان آماده سازید ، تا از این راه ، دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید ...

فرمان می‌دهد از هر نوع وسیله‌ای که بتوانند برای مبارزه با دشمن آماده سازند و در مقام دفاع از هر نیروی استفاده کنند و به قول سید قطب<sup>۵۲</sup> « فی حدود الطاقة الی اقصاها بحيث لاتعقد المصبة المسلمة عن سبب من اسباب القوة یدخل فی طاقتها . »

و نیز باید گفت که استعمال دقیق کلمات قرآنی در خور توجه است. مثلاً دو کلمه « یعلمون » و « یشعرون » که معنای نزدیک بهم دارد ، بسیار دقیق، هر یک در مورد خاصی بکار رفته است؛ زیرا آنجا که از امور عقلی سخن به میان آمده ، کلمه « یعلمون » بکار رفته و جایی که از امور عاطفی و احساسی سخن گفته ، کلمه « یشعرون » بکار رفته است .

در آیه ۱۳ سوره بقره که اثبات سفاهت به عقل نیاز دارد ، قرآن گفته است: «... إلا إیّهم هم السّهاء ولكن لا یعلمون » \* ، ولی در آیه ۱۵۵ سوره بقره ، قرآن گفته است: « ولاتقولوا لیمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولكن لاتشعرون . » در این آیه ، « لاتشعرون » بکار رفته ؛ زیرا ظاهرین همامی بینند که اجساد شهداء روی زمین افتاده و در آنان، آثاری از حیات دیده نمی‌شود ، اینست که قرآن می‌گوید: « لاتشعرون » یعنی شما درک نمی‌کنید و دریافت کامل ندارید .

این آیه، از گفتن و بکار بردن واژه « اموات » درباره شهیدان، نهی کرده است و این سخن را کسی می‌پذیرد که دریافت کامل داشته باشد و

\* یعنی: ... آگاه باشید که ایشان سخت بی‌خردند ولی نمی‌دانند .

○ یعنی: و آن کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نپندارید، بلکه آنان زنده‌ایند هستند؛ لیکن شما این حقیقت را در نخواهید یافت و دریافت کامل نخواهید داشت .

بداند آنان که \* در جهاد و در راه دین خدا ، کشته می‌شوند، همچون کسانی که در غیر جهاد می‌میرند ، نیستند ، بلکه شهداء زندگاند و « فیرحین بما آتاهم الله من فضله ویستبشرون بالمدین لم یلحقوا بهم من خلفهم ... »<sup>۵۳</sup>

آنچه نوشته شد اندکی از بسیار است که از بیم إطناب دنیا له سخن را به آینده موکول می‌کنم و همین قدر می‌گویم که : کلمات قرآنی طوری بایکدیگر منسجم است و استوار که امکان ندارد کلمه‌ای را به کلمه‌ای بدل کرد ؛ زیرا « ... کلمة الله هی العلیا ... »<sup>۵۴</sup> و باید گفت : برای هر مضمون و یا هر مفهوم خاص در قاموس لغات ، کلمه‌ای بهتر از آنچه که قرآن بکار برده ، نمی‌توان جست .

« کتاب احکمت آیاته ثم فصّلت من لسن حکیم خیر »<sup>۵۵</sup> .

یادداشتها

- ۱- ركة: الشيخ خلیل یاسین ، اضرار علی متشابهاة القرآن، (بیروت ، ۱۳۸۸ هـ / ۱۹۶۶ م) در ۲ مجلد، ج ۱ ص ۲۴ .
- ۲- آیه ۶ بقره (۲) .

\* تقریباً ترجمه آیه ۱۶۹ سوره آل عمران است که « ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یشرون » .

○ به قول ابن قتیبه (تفسیر غریب القرآن ص ۱۰۱) احکمت: آفقت .

○ شرح و تفصیل و بیان نیازمندیهای انسانها در زمینه زندگی فردی و اجتماعی و مادی و معنوی، در این کتاب بیان شده است و این کتاب از نزد خدا بی‌است که هم حکیم است و هم آگاه .

- ۱۸- آیه ۱۷ بقره (۲) .
- ۱۹- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: اضواء\* علی مشابهاة القرآن ۲۷/۱ .
- ۲۰- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر التبیان ۸۵/۱ و ۸۶ .
- ۲۱- آیه ۱۹ بقره (۲) .
- ۲۲- رذ: فی ظلال القرآن ۵۰/۱ و ۵۱ .
- ۲۳- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: اضواء\* علی مشابهاة القرآن ۲۸/۱ .
- ۲۴- مأخذ سابق ۲۹/۱ .
- ۲۵- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به تفسیر التبیان ۹۴/۱ و اضواء\* علی مشابهاة القرآن ۲۸/۱ .
- ۲۶- [ملاء ما مکن به الرحمن... ۲۲/۱] .
- ۲۷- تفسیر التبیان ۹۲/۱ .
- ۲۸- آیه ۲۰ بقره (۲) .
- ۲۹- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: اضواء\* علی مشابهاة القرآن ۲۹/۱ .
- ۳۰- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: الدكتور عائشة عبدالرحمن بنت الشاطیء، الاعجاز البیانی للقرآن، (دارالمعارف بمصر ۱۳۹۱/۱۹۷۱م) ۲۰۷-۲۰۴ .
- ۳۱- آیه ۵۶ روم (۳۰) .
- ۳۲- تفسیر اسئلة القرآن المجید واجوبتها ص ۲۷۰ .
- ۳۳- رذ: ابی محمد عبدالله بن مسلم قنیه، تفسیر لربیب القرآن، تحقیق از السید احمد صقر، دار احیاء الکتب العربیة، عیسی البابی الحلبی و شرکاء (مصر) ۱۳۷۸ هـ / ۱۹۵۸م) ۲۴۲ .
- ۳۴- آیه ۱۴ حجرات (۴۹) .
- ۳۵- رذ: اضواء\* علی مشابهاة القرآن ۲۱۶/۲ و نیز برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: ابن ابی الاصبیح مصری، بدیع القرآن، مقدمه و تحقیق از حفنی محمدشرف، مکتبه نهضة مصر بالجالة، الطبعة الاولى (مصر، ۱۳۷۷/۱۹۵۷م) ص ۱۲۱ و ۱۲۱ .

- ۳- رذ: محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مشابهاة القرآن ومختلفه، انتشارات بیدار، ۲ جلد دریک مجلد (بدون تاریخ چاپ) ج ۱ ص ۱۷۸ .
- ۴- رذ: ابی البقاء عبدالله بن الحسین بن عبدالله العکبری، [ملاء ما مکن به الرحمن...، تصحیح و تحقیق از استاد ابراهیم عطوة موزی، ۲ جلد دریک مجلد، الطبعة الاولى (مصر ۱۳۸۰/۱۹۶۱م) ۱۷/۱ .
- ۵- آیه ۱۰ بقره (۲) .
- ۶- اضواء\* علی مشابهاة القرآن ۲۵/۱ .
- ۷- رذ: سید قطب، فی ظلال القرآن، الطبعة الخامسة (بیروت، ۱۳۸۶/۱۹۷۶م) در ۸ مجلد، ۲۶/۱ .
- ۸- آیه ۱۱ بقره (۲) .
- ۹- آیه ۱۲ بقره (۲) .
- ۱۰- رذ: محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر الرازی تفسیر اسئلة القرآن المجید واجوبتها، تحقیق و تعلیق از محمد علی انصاری قمی، چاپخانه مهر، الطبعة الاولى (قم، ۱۳۸۱/۱۹۶۱م) ص ۴ .
- ۱۱- رذ: شیخ الطائفه، طوسی، تفسیر التبیان، تصحیح و تحقیق از احمد حبیب نصیر العالی، چاپ مکتبه الامین، نجف اشرف (الاست بیروت، بدون تاریخ) در ۱ مجلد، ۷۵/۱ .
- ۱۲- آیه ۱۵ بقره (۲) .
- ۱۳- تفسیر التبیان ۸۱/۱ .
- ۱۴- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: اضواء\* علی مشابهاة القرآن ص ۲۶ و تفسیر اسئلة القرآن المجید واجوبتها ص ۴ .
- ۱۵- آیه ۱۶ بقره (۲) .
- ۱۶- رذ: شریف رضی، تلخیص البیان فی مجازات القرآن، تحقیق از محمد عبدالفتی حسن، الطبعة الاولى (قم ۱۳۷۴/۱۹۵۵م) ص ۱۱۴ .
- ۱۷- اضواء\* علی مشابهاة القرآن ۲۷/۱ .



- ۳۶- رذ: فاضل القضاة عمادالدين ابى الحسن عبدالجبار بن احمد، تفسیر القرآن عن المطلاع، چاپ دارالنهضة الحديثة (بيروت، بدون تاريخ) ص ۳۹۵ و ۳۹۶ .
- ۳۷- رذ: جمال الدين شيخ ابوالفتوح رازى، تفسير ابوالفتوح رازى، تصحيح و حواش از حاج ميرزا ابوالحسن شمرانى در ۱۳ مجلد با نشر طوبى انتشارات اسلاميه ۱۰/۲۶۲
- ۳۸- آية ۴۹ بقره (۲) .
- ۳۹- رذ: زجاج، معانى القرآن و اعرايه، شرح و تحقيق از دكتور عبدالجليل عبده شعبى، منشورات مكتبة المصرية (بيروت، صيدا) در ۲ جلد ۱۰۰/۱ .
- ۴۰- تفسير غريب القرآن ص ۴۸ .
- ۴۱- رذ: ابى محمد عبدالله بن مسلم نسيه، تأويل مشكل القرآن، شرح و تحقيق از السيد احمد صقر، الطبعة الثانية (قاهره ۵/۱۳۹۲/۱۹۷۲م) ص ۶۹ .
- ۴۲- آية ۱۸ ابراهيم (۱۴) .
- ۴۳- رذ: ابن نايف البغدادي، الجمان فى تشبيهات القرآن، تحقيق از دكتور مصطفى الصاوى الجوينى (اسكندريه، بدون تاريخ) ص ۱۴۳ .
- ۴۴- آية ۲۶۴ بقره (۲) .
- ۴۵- براى آگاهى بیشتر رجوع شود به: تفسير غريب القرآن ص ۲۳۲؛ و تيز رجوع شود به: ابوبكر محمد بن الطيب باقلانى، اعجاز القرآن، تحقيق از: السيد احمد صقر، الطبعة الثالثة، (دارالمعارف بمصر، بدون تاريخ) ص ۲۶۴ .
- ۴۶- آية ۶ سورة طه (۲۰) .
- ۴۷- آية ۹۶ بقره (۲) .
- ۴۸- آيات ۱۰ و ۱۱ از سورة الدهر (۷۶) .
- ۴۹- رذ: به نقل از تفسير ابوالفتوح رازى ۱۱/۱۱-۳۴۴ .
- ۵۰- رذ: همان مآخذ و همان مجلد و همان صفحات .
- ۵۱- براى آگاهى بیشتر رجوع شود به: فى ظلال القرآن ، ۴/۸، ۴۹ و .
- ۵۲- فى ظلال القرآن ۴/۵۰ .
- ۵۳- آية ۱۷۰ آل عمران (۳) .
- ۵۴- آية ۴۰ سورة توبه (۹) .
- ۵۵- آية ۱ سورة هود (۱۱) .